

جنایات تروریستی
دولت اسرائیل و
اسلام سیاسی
رامحکوم میکنیم

ح. بریالی
صفحه ۸

مصاحبه با ظاهر اطهری از
فعالین سازمان سوسیالیست
های کارگری افغانستان در
باره اعتصاب غذایی
پناهندگان افغانی در ناروی

صفحه ۴

علت اصلی تشدید ناآرامیهای اخیر

بصیر زیار

چهارسال پیش پس از سقوط رژیم طالبان، رژیمیی که در اثر مداخله نظامی امریکا و متحدین، در مدت کوتاهی همچون بنای مقوائی درهم ریخت، خوشبینی و امید به پایان قریب سه دهه جنگ و ناامنی را در اذهان اکثریت مردم رنجیده که جز مرگ، فقر و آواره گی حاصل دیگری از جنگ نداشتند، بیدار کرد. با تعهد جامعه بین المللی و قدرتهای مهم سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان در تامین امنیت و بازسازی کشور، برای بدبین ترین افراد و سازمانها نیز جانی تردید چندانی در بیرون رفت کشور از ادامه جنگ باقی نمیگذاشت. اما امروز پس از گذشت چهارسال این باور و امید جایش را به نگرانی داده است. مشکل تامین امنیت به یکی از معضلات جدی دولتمردان و حاکمین کنونی تبدیل گردیده، در حدیکه آقای کرزی علنا با انتقاد از حامیان غربی اش، آنان را مسئول تشدید اوضاع جاری معرفی میکند.

بنا به آمار منابع رسمی تنها در ماه می سال جاری بیش از هزار نفر در اثر درگیریهای مسلحانه میان طالبان و ارتش جنایتکار امریکا و متحدینش در ولایات جنوب و جنوب شرقی کشور جان خود را از دست داده اند. درگیریهای مسلحانه تنها به ولایات نامبرده محدود نشده، بلکه به سائر نواحی

صفحه ۲

پاسخ جهانی به
تهدید جهانی

اتیلا مهربان
صفحه ۹

مشاهداتی از
نزدیک

افسانه خاشع
صفحه ۱۲



زنان مهاجر افغانی در مانده میان دو فرهنگ

زرقا فروغ

زنان و دختران افغان در پهلوی تحمل انواع دیگر ستم ها، همواره ستم جنس دوم بودنش را حمل کرده و در تمام طول عمرش خدمت گذار بی ارزش خانواده ای بوده که هویتش وابسته به بستگان مردش بوده و خود فاقد شخصیت مستقل میباشد. صفحه ۶

ادامه مقاومت و
اعتراض پناهجویان
افغانستانی در ناروی

اتیلا مهربان
صفحه ۳

امینه اینجا سنگسار
شد

ظاهر اطهری
صفحه ۱۰

علت اصلی تشدید ناآرامیهای اخیر

کشور نیز گسترش یافته است. در ولایات هممرز پاکستان، بویژه در مناطق روستائی مدارس به حال تعطیل درآمده است. روزی نیست که حادثه ای اتفاق نیفتد. اخیراً نظامیان و آدمکشان طالب برای مدت کوتاهی مناطقی را در ولایت هلمند از چنگ دولت و نظامیان ناتو بیرون آوردند. ناآرامیهای اخیر تنها به فعالیت نظامی طالبان محدود نمیگردد. شورش بخش از اهالی شهر کابل که در پی حادثه ترافیکی مرگبار نظامیان امریکائی به وقوع پیوست، دولت و حامیان خارجی آنرا تکان داد. شورش اهالی کابل بروشنی نشان داد که فرضیه حمایت بی چون و چرای مردم از رژیم و نیروهای اشغالگر بیش ازین اعتبار ندارد. تشدید جنگ، بی ثباتی و عدم پاسخگوئی به نیازهای ابتدائی مردم و ناتوانی حاکمیت پوشالی و نیروهای اشغالگر یکبار دیگر آینده تار و ناروشنی را در اذهان عموم ترسیم نمود. اما اینبار این بدبینی و ناروشنی ناشی از واقعیتهای جاری نه در شکل بازگشت احتمالی طالبان در قدرت، بلکه در بررسی عوامل تشدید کننده ای وضعیت حاکم می تواند مطرح شود.

بدبین ترین فرد نیز در شرایط حاضر احتمال بازگشت طالبان بمثابه یک نیروی سیاسی مدعی قدرت را تصور نمیکند. طالبان و متحدین آن با تمام تلاشهای مذبحانه و با حمایت مالی و تسلیحاتی متحدین خارجی اش قادر نیست که به یک حرکت اجتماعی، آنگونه که در اوائل دهه نود به آن دست یافتند، تبدیل گردند. چونکه نتایج و پیامد های یک حرکت نظامی را افق و مطالبات سیاسی یک جریان، اوضاع و شرایط خاص سیاسی و اجتماعی تعیین میکند، چیزیکه در شرایط کنونی حرکت نظامی طالبان فاقد آنست.

رشد و پیشروی سریع طالبان در سالهای نود از برکت الטרانیتیف و خواستهای سیاسی متناسب به اوضاع آنزمان ممکن و میسر گردید نه از قدرت و توان نظامی آنها. پایان دادن به انارشسیسم و لومپنیسم ناشی از حاکمیت احزاب جهادی، در دست گرفتن رهبری شوونیسم زخم خورده ای قومی و نژادی و برخورداری از حمایت بیدریغ بیرونی وغیره

به باند فاشیست - مذهبی طالبان امکان داد تا راه بسوی قدرت باز کند.

تلاشهای کنونی طالبان در بی ثبات نمودن هرچه بیشتر اوضاع، نه فقط با خواست عمومی مردم همخوانی ندارد، بلکه درست در تقابل به آنست. اما این مسئله یعنی عدم امکان بازگشت رژیم طالبی و یا تبدیل شدن آن به یک نیروی جدی سیاسی، تلاشهای مسلحانه جاری طالبان را بهیچوجه از لحاظ سیاسی یک پدیده بی خطر و فاقد اهمیت نمیسازد. اینکه فعالیتهای نظامی طالبان در خدمت چه روند سیاسی قرار میگیرد، تاکنون کمتر مورد توجه تحلیلگران سیاسی قرار گرفته است. درینجا قبل ازینکه به بررسی این مسئله بپردازیم، میخواهم تاکید کنم که پرداختن به ابعاد سیاسی یک جنگ بمعنی بی اهمیت پنداشتن ضایعات و آلام انسانی آن نیست.

فعالیتهای نظامی طالبان تاکنون بمرگ صدها انسان غیرنظامی و بیگناه انجامیده است و هزاران خانواده از وحشت جنگ مجبور به ترک محل کار و زندگی خود شده اند. و در حال حاضر دهههزار کودک از تحصیل و آموزش محروم گردیده اند. با آنکه جنبه انسانی مسئله ابعاد نگران کننده ای کسب میکند اما پیامدهای سیاسی این ناآرامیها اثرات بمراتب جدیتر و وسیعتری بر زندگی مردم در پی دارد.



یکی از نتایج مستقیم تشدید و ادامه فعالیت نظامی طالبان بهره برداری جناح اسلامیت و شوونیست رژیم از آنست و جناح نامبرده قادر است فشار طالبان را در جهت اسلامیزه کردن هرچه بیشتر رژیم مورد استفاده قرار دهد.

چنانچه تاکنون نمونه های ازینگونه بهره برداری را میتوان نشان داد. رسمیت یافتن نهاد مذهبی "امر بمعروف و نهی از منکر"، نهاد مذهبی که در دوره حاکمیت طالبی زندگی را بر

مردم و بخصوص اهالی شهرها غیرقابل تحمل نموده بود، یکی از آن امتیازات است که جناح راست و مذهبی رژیم اخیراً بدست آورده است.

اینکه این نهاد تا چه حد میتواند جامه عمل ببوشد، بحث دیگری است. انتصاب تعدادی از فرماندهان مجاهدین بحیث افسران عالیرتبه پولیس در ماههای اخیر نمونه دیگری درین راستاست. البته اگر روند تحولات بدینگونه سیرکند، ما شاهد عقبگردهای سیاسی بیشتری خواهیم بود.

شاید جالب باشد اگر پرسیده شود که چرا تشدید فعالیتهای طالبان و همقطاران آنها رژیم موجود را در تقابل با یک حکومت مستبد دینی که طالبان در صدد برقراری مجدد آن است، سوق نمیدهد، پدیده که منطقاً و معمولاً باید اتفاق بی افتد. با پرهیز از بحث مفصل درین مورد فقط باید افزود که حالت و مورد اخیر در صورت ممکن میگردد که جناحهای درگیر در یک جامعه مشخص منافع طبقاتی و اجتماعی متضادی را نمایندگی کنند و از لحاظ سیاسی و فکری نیز به بلوغیت و شفافیت لازم رسیده باشند و نیز جناحهای متخاصم امکان این را یافته باشند که به خواستهای خود پایه اجتماعی و مادی ببخشند.

ما از چنین وضعیت تکامل یافته ای سیاسی در افغانستان فاصله داریم و در شرایط کنونی با رژیم سروکار داریم که یک بخش تفاوت چندان با طالبان ندارد و در اهداف خود با طالبان کاملاً یکی اند و فقط بخش کوچک از آن با محافل و نیروهای دموکراتیک و سیکولار در پیوند است. یا بعبارت دیگر رژیم فعلی یک رژیم آشفته، غیر منجانس و ائتلافی است که محافظه کاران اسلامی در موقعیت مسلط در آن قرار دارند. اما آنچه اسلامیتها را از اتحاد عمل در ایجاد یک رژیم کاملاً اسلامی باز میدارد قبل از همه تعلقات اتنیکی و منطوقی آنهاست. خواست بخش پیشرو جامعه، قدرت و حضور نیروهای خارجی

موانع دیگر است که نباید از یاد برد. گرچه اسلامیتها در قدرت امتحان خود را در عدم ایجاد یک دولت اسلامی سالها پیش پس داده اند و درین مورد شور و اشتیاق دوران جهاد را ندارند، اما کم توقعی شان درینمورد به هیچوجه به کم اشتیاهی آنها در سهم بردن از خوان قدرت معنی نمی یابد.

شوونیستهای مذهبی پشتون که تقسیم موجوده قدرت را همچنان غیرمنصفانه میدانند از

تل دوی د کارگری طبقی پیوستون!

علت اصلی تشدید ناآرامیهای اخیر

مدتها قبل برنامه جلب نیروهای پراکنده طالبان از طرق مختلف و از جمله از طریق کمیسیون به سرکرده گی مجددی را روی دست گرفته اند. این جناح هیچگونه مخالفت اساسی با اهداف و باورهای طالبان ندارد و تنها باشیوه رسیدن به هدف از طالبان متفاوت اند و در شرایط حاضر اهداف خود را در همسویی با منافع امریکا و غرب دنبال میکند.

این بخش از حضور طالبان هم در دولت و هم در اپوزیسیون نفع میبرد. فشار طالبان از بیرون به فشار درونی بر لیبرالها و حامیان آنها بوسیله این جناح در بدست آوردن امتیازات سیاسی و فکری بیشتر تبدیل میگردد. لیبرالهای در قدرت از یکسو با قبول هویت مذهبی رژیم در برابر پیشرویهای اسلامیتها خلع سلاح هستند و از سوی دیگر ناگزیر اند با استراتژی حامیان غربی شان، تلفیق اسلام با دموکراسی و حفظ جبهه "ضد تروریستی" خود را وفق دهند.

ضعف دیگر لیبرالها و دموکراتها در درون و بیرون از قدرت پراگندگی و عدم صراحت و قاطعیت در اهداف و مطالبات شان است و با تمکین با واقعیت که محصول پراونیک ارتجاع اسلامی در دهه های اخیر است، میخواهند آزادی را در چهارچوکات اسلام بدست آورند.

اگر آنها درین قید و بندهای فکری و عملی گیر نمیکردند، میتوانستند نیروهای وسیع اجتماعی را در مبارزه با جناح راست مذهبی در جامعه بسیج و سازمان دهند و تقابل با طالبان و حامیان آنان را از چهارچوب تنگ نظامی و امنیتی درآورده و به مبارزه سیاسی آزادیخواهانه تبدیل کنند. خلاصه اگر لیبرالها و دموکراتهای درون حاکمیت اسیر قدرت اند و کاری جدی درینمورد ازیشان برنمایند، دموکرات های بیرون از قدرت هنوز متأسفانه از زیربار سالهای متمادی ارتجاع نتوانسته اند قدر راست کنند و توهم و کوفته بینی سیاسی خود را کنار نهند.

این تنها جناح راست رژیم نیست که از فشار طالبان در جهت تحکیم مواضع خود سود میبرد، بلکه موقعیت و نقش این جناح در قدرت به نفع طالبان است. اسلامیتها در قدرت نه تنها از برخورد مؤثر با طالبان

جلوگیری میکنند، بلکه مهمتر از همه میکوشند این مبارزه را از ابعاد سیاسی و فکری آن محروم نموده و آگاهانه از رشد و ارتقای یک مبارزه همه جانبه سیاسی و فکری با ارتجاع اسلامی جلوگیری کنند، عمل که سالهاست انجام میپذیرد. یگانه فاکتور مثبت درین زمینه اینست که مردم افغانستان در عمل رژیم طالبان و مجاهدین را تجربه کرده اند و بیزاری اکثریت مردم از حاکمیت آنان محصول این تجارب اند، اما اگر این تجارب بلاواسطه با آگاهی لازم سیاسی توأم نگردد، محصول آن یک شناخت محدود، سطحی و مقطعی خواهد بود. آگاهی ناقص و سطحی نه آگاهی بلکه توهم است چیزیکه در طول بیش از یک سده از تقابل ارتجاع و ترقیخواهی نصیب مردم شده است.

بنابراین یکی از دلایل اصلی تشدید ناآرامیهای اخیر منجمله گسترش فعالیت نظامی طالبان را باید در ماهیت، ساختار و عملکرد رژیم موجود جستجو نمود. رژیم فاسد جهادی کنونی به هیچصورت ابزار کارآمد در تقابل با ارتجاع مذهبی طالبی نیست.

یقیناً میتوان عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیشتری را در بروز ناآرامیهای اخیر برشمرد، مثلاً فقر، بیکاری، فساد اداری، تولید و قاچاق مواد مخدره، برخوردهای زورگویانه نیروهای اشغالگر، تغییرات اوضاع سیاسی منطقه بعد از تجاوز امریکا در عراق، مداخلات محافل نظامی در پاکستان و غیره. البته هریک از عوامل نامبرده میتواند در ایجاد بی ثباتی مؤثر باشد، اما با موجودیت یک نظام سیاسی پیشرو و آزادیخواه غلبه بر بسیاری از فاکتورهای که در بالا برشمرده شد، با دشواریهای کمتری روبرو میشد. اگر کمی دقت کنیم خواهیم دید که بسیاری از عوامل که برشمردیم مستقیماً به عملکرد دولت مربوط میگردد و برخی دیگر نیز در نبود یک دولت مؤثر میتواند نقش مخرب در تأمین ثبات ایفا نمایند.

خلاصه علت اصلی ناآرامیهای اخیر را باید در رژیم حاکم دست ساخت امپریالیسم جهانی باید دید و تأمین امنیت پایدار در افغانستان با آزادی، پیشرفت و رفاه اجتماعی در پیوند است، وظایف که از عهده یک رژیم مزدور قومی و جهادی بسیار بعید به نظر میآید. هر قدر این رژیم با ماهیت کنونی اش ادامه یابد، بی ثباتی و خطر بازگشت اختناق و ارتجاع سیاسی همچنان باقیست. نجات ازین وضع مستلزم پایان دادن به حیات ننگین حکومت اسلامی جنگسالاران است.

ادامه مقاومت و اعتراض

پناهجویان افغانستانی در ناروی

شنبه یازدهم اگست، گرد هم آیی اعتراضی فوری ای که به ابتکار شبکه حمایت از پناهجویان افغانستان در ناروی، فراخوانده شده بود، در برابر وزارت کار و امور اجتماعی بر پا گردید.

دلیل این اعتراض دستگیری چهار تن پناهجویانی است که دو تن آنها هفته گذشته در شهراسلو و دو نفر دیگر در دهم اگست در کریستیان ساند از طرف پولیس دستگیر و جهت دبیورت به کمپ ترانزیت تاندوم منتقل شده اند.

Torgeir Holgersen رهبر ولایتی بخش جوانان اس.وی. در اسلو، که یکی از سه حزب ائتلافی در دولت ناروی است، در سخنرانی کوتاهی گفت: "تضاد هایی در گفتار و عملکرد دولت مشاهده میگردد."



از یک جانب از شهروندان نارویژی خواسته میشود که به دلایل امنیتی از سفر به افغانستان خودداری کنند و از جانبی پناهجویان افغانستانی را به این دلیل که در افغانستان امنیت برقرار شده، پس میفریستند. این معیار دو گانه دولت نمیتواند چیزی دیگری جز رأسیسم باشد. زیرا میان انسانها براساس تعلق جغرافیایی آنها تمایز قابل میشود. "وی افزود: "از اینکه متعلق به چنین دولتی هستم، شرم دارم."

ظاهر اطهری سخنگوی پناهجویان در بیانانش خواستار اقدامات جدی تری که فراتر از حد یک اعتراض معمولی باشد گردید.

دلیل این دستگیری ها تعریفی مبهمی از «تعلق افراد به کابل» هست. دولت قبلاً تحت فشار اعتصابات ۲۶ روزه پناهجویان در اسلو و چند شهر دیگر ناروی از طریق رسانه های خبری گفته بود که به توصیه کمیساری عالی سازمان ملل در امور پناهندگان، دبیورت پناهندگانی را که از کابل نیستند، الی بررسی مجدد دوسیه های آنها تا پایان سال جاری عیسوی به تعویق خواهند افکند. مشخص نیست که منظور از کابل، شامل شهر کابل میشود ویا تمام ولایت کابل را در بر میگیرد. آیا این تعلق، کسانی را شامل میشود که شهروند کابل هستند ویا همه افرادی که قبل از ترک کشور، مدتی در کابل زیسته اند؟

مصاحبه با ظاهر اطهری از فعالین سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در باره اعتصاب غذائی پناهندگان افغانی در ناروی

کارگری خپه: سر انجام بعد از 26 روز به اعتصاب غذا پایان دادید، چرا و به چه نتایجی دست یافتید؟

ظاهر اطهری: بعد از ظهر بیست و چهارمین روز اعتصاب غذا، وزیر کار و امور اجتماعی و وزیر اقتصاد طی یک کانفرانس مطبوعاتی اعلام کردند که:

— حق بررسی مجدد پرونده های تمام پناهجویان افغانستان را به رسمیت می شناسند.

— توقف دیپورت پناهجویانی که ارتباطی به کابل ندارند تا سال آینده.

— اجرای دقیق راهنمایی های یو. ان. اچ. سی. آر. را در دستور کار می گذارند.

گرچه از لحاظ کلی این پیشنهادات برای ما قابل ملاحظه بود اما هنوز تا پایان اعتصاب غذا فاصله داشتیم. باید می دانستیم آن دسته از پناهجویان که تا سال آینده می مانند با چه شرایط قانونی می مانند و معنای ارتباط با کابل یعنی چه!

و لی در نتیجه، به اساس عوامل گوناگون و کمی زود تر از موقع لازم، ناگزیر شدیم شامگاه بیست ششمین روز اعتصاب غذای نزدیک به 150 نفر در سه شهر: آگیسون در جنوب، تروندهایم در شمال و اسلو در مرکز، را پایان دهیم.

ظاهرا مهم ترین نتیجه ی که ما از اعتصاب غذا گرفتیم، همبستگی مردم ناروی است. ما بیشتر از 52 متر طومار امضا شده داریم و بحث عمیقی که در میان اقشار عادی مردم نسبت به وضع افغانستان و پناهجویان آن رو به انکشاف است. به طور نمونه در صفحه فرهنگ یکی از پرتراژترین نشریات ناروی یک دانشجوی فلسفه برخورد دولت با پناهجویان افغانستان را به اخراج یهودی ها از آلمان مقایسه کرده بود.

همبستگی مردم که هر روز بیشتر می شود آن دست آوردی است که ما به قیمت اعتصاب غذا به دست آورده ایم و پشیمان هم نیستیم. تا زمانی که مردم با ماست می شود دولت را شکست داد.

اعتصاب غذای پناهجویان افغانستان طی 20 سال گذشته یکی از مهم ترین و تکان دهنده ترین روی دادهای اجتماعی در ناروی ارزیابی شده است.

دیروز مردم ناروی تحت تاثیر میدیا و تبلیغات دولت فکر می کردند که دولت افغانستان یک دولت دموکراتیک و مردمی است اما امروز خوشبختانه در سطح بسیار وسیعی می دانند که در افغانستان جنایتکاران جنگی، بنیادگرایان دینی و باندهای قاچاق مواد مخدر حاکم است. این یک پیروزی برای پناهجویان افغانستان در ناروی می باشد.



کارگری خپه: چرا از اعتصاب غذا به عنوان وسیله برای مبارزه استفاده کردید؟

ظاهر اطهری: خوب، من اعتصاب غذا را، چه از لحاظ شکل و چه از لحاظ روش یک وسیله مناسب برای مبارزات اجتماعی نمی دانم، علیرغم اینکه متأسفانه با وجود فشارهای شدید و غیرانسانی، اعتصاب غذا تاریخاً در مبارزات اجتماعی و سیاسی استفاده شده است.

مخصوصاً پناهجویان که با توجه به بیحقوقی و شرایط سختی که دارند سالهای اخیر در سراسر کشورهای عمدتاً اروپایی به این روش رو آورده اند. این سؤال در جریان اعتصاب غذا هم از طرف بسیاری از خبر نگاران مطرح شد که آیا من اعتصاب غذا را نوعی ایجاد رابطه و روش تفهیم میدانم؟

حقیقت این است که شرایط گوناگون الزامات خودش را بر روش و اشکال مقاومت و مبارزه اعمال میکند؛ انتخاب سازماندهندگان جنبشها نمیتواند متاثر از این واقعیت نباشد.

اعتصاب غذای پناهجویان افغانستان در ناروی محصول یک شرایط مشخص بود. من احساس می کنم ما ناگزیر بودیم به این روش تن در دهیم و عملاً هیچ آزادی در انتخاب دیگر نداشتیم.

اعتصاب غذا اصل تضعیف دشمن در مبارزات اجتماعی را دنبال نمیکند بلکه افشای

تلف شدن حق از طریق تحمل شکنجه و آزار خود می باشد. معلوم است که این روش در عین حال حکایت از خاموشی وجدان اجتماعی و نهایت ناامیدی اعتراض کنندگان هم دارد.

بنابراین اعتصاب غذا سلاحی برای مبارزه نیست اما روشی برای اعتراض آخرین و شاید هم در بهترین حالت انتخاب نحوه مردن در نظامی است که انسان در آن محکوم به نابودی می باشد.

کارگری خپه: دولت ناروی ادعا می کند که پناهجویان مشکل امنیتی در افغانستان ندارند، نظر شما در این مورد چیست؟

ظاهر اطهری: این حرف پوش کلفتی برای پنهان کردن واقعیت وضع موجود افغانستان است. اگر بگویند بله پناهجویان مشکل امنیتی دارند، پس چهره خودشان افشا می شود چون اینها دارند از یک نظام غیر انسانی در افغانستان حمایت می کنند. این ها دارند جنایتکاران جنگی، بنیادگرایان اسلامی و باندهای قاچاق مواد مخدر را در افغانستان اسلحه و پول می دهند که پوست مردم را بکنند. دولتهای غربی در تلاش ساختن تصویر فرشته وار از آن جنایتکاران مشهوری است که سی سال است دستان شان به خون مردم افغانستان آلوده است و این کار واقعاً سخت است. شاید بتوانند خون ها را از دستان قاتلان پاک کنند اما خشم و نفرت را از ذهن مردم و قربانیان هرگز نمی توانند پاک کنند.

از نظر من افغانستان یک کشور تحت اشغال است و دولت ناروی نیروی نظامی و هواپیماهای جنگی در افغانستان دارد و از یک ساختار جهانی در آن کشور حمایت می کند. طرح پس فرستادن پناهجویان افغانستانی تقلائی توجیه اعمال و پنهان کردن واقعیت موجود افغانستان بود که دیدیم با مقاومت ما برخلاف خواست شان چرخید یا به عبارت دیگر آنها می خواستند ما را به صورت خموش قربانی سیاستهای شان کنند و لی مسئله برعکس شد و این قرار داد وسیله برای افشای چهره خود شان گردید. اکنون مردم ناروی می دانند که دولت دروغ می گفت و سر مردم کلاه می گذاشت.

بر همین اساس است که میدیای ناروی بیشتر از هر زمانی به مسئله ی افغانستان می پردازد و سازمانهای مختلف در داشتن این موضع که "اخراج اجباری ممنوع، افغانستان یک کشور نا امن است" ما را همصدایی می کنند.

کارگری خپه: در جریان اعتصاب با دولت مذاکره داشتید، چرا مذاکرات بدون نتیجه پایان یافت؟



نارویژی است و روی سازماندهی دوباره پناهجویان افغانستانی کار می‌کنیم. به نظر من کار ما به پایان نرسیده و در نیمه راه هستیم. این راه را باید تا آخر پیش برویم. من چند روز پیش رفتم تروندهایم، یک شهر شمالی ناروی و یک کمیته محلی برای پناهجویان آنجا که یکی از مرکز های اعتصاب غذا هم بود، تشکیل دادیم و طرح همین کار را در سراسر ناروی داریم.

ما در نظر داریم فعالیت های افشا کننده ی گستردی را علیه جمهوری اسلامی افغانستان به پیش ببریم و من امیدوارم تا بتوانیم دستان خون آلود آن جانیان را از زندگی مردم حد اقل در اروپا کوتاه کنیم، ناروی اولین پایگاه ضد جمهوری اسلامی است و خوشحال می شویم اگر بتوانیم این جرقه را در سراسر اروپا پخش کنیم.



• تمام پناهجویان در جریان پروسه بررسی پرونده های شان حق آموزش زبان داشته باشند.

حرف دولت این بود که:

افغانستان امن است، مخصوصا کابل خیلی امن است همه تان به کابل بروید. پول برای تان می دهیم. در تمام سه جلسه همین مسئله را توضیح می دادند.

اما در جلسه سوم برای اینکه نشان بدهیم ما خواستار حل مسئله هستیم از تمام خواسته های خود گذشتیم و گفتیم که اگر دولت قول بدهد که پرونده های پناهجویان را دوباره بررسی می کند ما به اعتصاب غذا پایان می دهیم، اما متأسفانه آنها حتی از قبول همین خواست نیز سر باز زدند و قبول نکردند. بنابراین ما برای شان گفتیم: افغانستان نا امن است، شما در جنایت با دولت افغانستان شریک هستید. حق ما بود مقاومت کنیم و مقاومت هم میکنیم هرگز به خاموشی قربانی منافع شما نمی شویم. کشور تان است. نیروی ویژه بفرستید که با زور به اعتصاب غذا ما پایان دهد. و اینگونه مذاکره پایان یافت و ما جلسه را ترک کردیم.

در ادامه همین روند بود که اعتصاب غذا ادامه یافت و دولت به صورت غیر انسانی در صبحگاه بیست و دومین روز اعتصاب غذا صد ها پولیس را فرستاد و با خشونت به اعتصاب کننده ها حمله کردند و لی با مقاومت ما و حامیانی که در حلقه های طولانی به هم زنجیر شده بودند، اعتصاب غذا ادامه یافت.

کارگری خپه: قرار معلوم، دولت به وعده

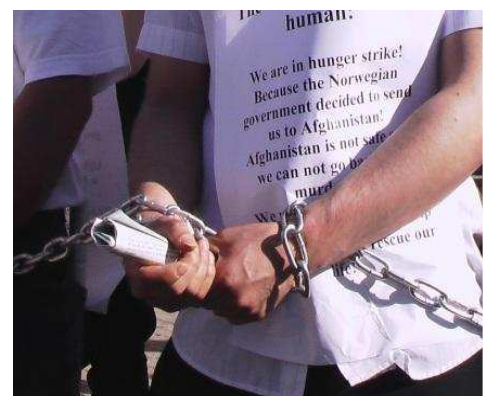
هایش عمل نکرده، اگر این وضع ادامه پیدا کند، عکس العمل شما چیست؟ چه پلان مشخصی برای آینده دارید؟

ظاهر اطهری: بله از اول می دانستیم که دولت به وعده هایش عمل نمی کند اما این را هم نمی دانستیم که تا این حد دروغ می گوید. فعلا دولت تمام وعده هایش را پس گرفته است. از فردای اعتصاب غذا دو نفر را دیپورت کردند و جمعه گذشته نیز دو نفر دیگر را که یکی شان در اعتصاب غذا بود دیپورت کردند. ما فعالیت های مشخصی داشتیم از بستن دروازه های زندان تا بستن راه فرود گاه و تظاهرات گسترده. ما با مصرف هنگفتی پرونده های دیپورت شده گان را در دادگاه عالی حقوق بشر در بلژیک فرستادیم و شکایت کردیم.

فعلا تلاش ما بیشتر روی سازماندهی "شبکه حمایت کننده از پناهجویان افغانستان" که متشکل از سازمانها و افراد فعال حقوق پناهنده گی

مصاحبه با ظاهر اطهری از فعالین سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در باره اعتصاب غذائی پناهندگان افغانی در ناروی

ظاهر اطهری: وقتی اعتصاب غذا را شروع کردیم دولت هرچه که توانست بر ما فشار آورد. توالت پارک را بسته کرد، از طریق پولیس تهدید کرد و از انجام مراقبت های صحی جلوگیری کرد. اما ما برای همه اینها آماده بودیم و از قبلا پیش بینی کرده بودیم. مذاکره زمانی آغاز شد که دولت فهمید نمی شود ما را نادیده بگیرد. با پا در میانی صلیب سرخ و شورای پناهندگان ناروی مذاکره ما با دولت آغاز شد. از همان روز اول مذاکره ما فهمیدیم که دولت منظور رسیدن به تفاهم را ندارد بلکه می خواهد به نام مذاکره خواسته های خود را بر ما تحمیل کند. در جلسه دوم که بنا به درخواست ما نماینده گان یو. ان. اچ. سی. آر. نیز در جلسه شرکت داشتند، نمایندگان دولت حرف جلسه اول را تکرار کردند: افغانستان امن است، ما برای شما ده هزار کرون می دهیم، داوطلبانه برگردید و اگر نه به زور می فرستیم. نمایندگان یو. ان. اچ. سی. آر. هر چند تحت فشار ما اعلام کردند که با برگرداندن اجباری مخالف است، اما در تمام جریان جلسه حرف های چند پهلو می زدند.



خواسته های ما از ابتدا اینها بودند:

- قرار داد اخراج اجباری پناهجویان ملغی اعلام شود.
- افغانستان به صورت کشور نا امن شناخته شود.
- پناهجویان افغانستان که تا کنون در ناروی هستند حق اقامت در یافت کنند.

کارگری خپه د
افغانستان دکارگرانو
او زیارایستونکو غبر
دی، راشی دهر راع
طبقاتی جبر پر ضد دغه
غبر لا جگ او بلنه
لاپسی پراخه کرو.

زنان مهاجر افغانی در مانده میان دو فرهنگ

روابط خانوادگی در داخل خانواده های افغانی:

سن ازدواج در داخل خانواده های مسلمان و سنتی خیلی پائین است و اغلب خانواده ها اختیار تعیین سرنوشت آینده فرزندان را دارند. اکثر ازدواج ها به اساس پایه مادی انجام میپذیرد و بیشتر ازدواجها در داخل فامیلهای نزدیک معمول است. بعضاً اتفاق میافتد که ازدواجها به صورت تبادل دو زن بین دو فامیل صورت میگیرد که درین صورت تفاوت سن مطرح نبوده، میتواند مردان 50 تا 60 ساله با دختران 14-15 ساله ازدواج کنند.

حتی در اغلب خانواده های مهاجر که در کشور های غربی زندگی دارند بیشتر آینده جوانان را والدین خانواده تعیین می کنند، که اکثرآ درین خانواده ها زیر نام اینکه دختران افغانستان چشم و گوش بسته، مطیع و سر به راه هستند، عروس از افغانستان وارد میشوند. در حالیکه دختران خودشان را دوباره به آنجا صادر کرده و یا بعضاً بزور به افغانستان برده و بدون میل خود دختر آنها را وادار به ازدواج میکنند. در بسیاری موارد داماد هم وارد میکنند که نتیجه این ازدواج ها اکثرآ نا موفق است.

مناسبات خانوادگی بر پایه پدر سالاری بنا یافته و پدر مسول اقتصادی خانواده است. زنان طفل بدنیا میآورند و این اطفال مسولیت دارند تا والدین شانرا در پیری نگهداری کنند. در صورتیکه زنان نا زا باشند و یا طفل پسر بدنیا نیاورند مقصر دانسته شده و مردان خودشان را حق میدهند که برای بار دوم، سوم و چهارم ازدواج کنند.

دختران از خورد سالی به کار خانه با مادرانشان کمک نموده و بیشتر خانه میمانند تا کار خانه را خوب آموخته و باشد در آینده یک زن کاری مادر مهربان و همسر مطیع بار آید. پسران اغلباً به مکتب میروند و در خانواده های بی بضاعت از اوان خوردسالی به کار های عایداتی اشتغال میورزند.

موقف زنان و عوامل موثر در بی حقوقی آنها:

الف: عوامل اقتصادی: فقر شدید در تمام دوران تاریخی باعث گردیده که بسیاری از مردم حتی با وجود تلاش شباروزی همه اعضای خانواده قادر به تامین احتیاجات اولیه زندگی نباشد درین حال زنان از استقلال اقتصادی محروم هستند و به همین دلیل فاقد حق تصمیم گیری در مسایل خانوادگی میباشند. زنان با وجود کار طاقت فرسای خانگی طفل داری اکثرآ با شوهران شان نیز کمک میکنند مخصوصاً در روستا ها زنان با شوهران شان در کشت وکار و مالداري مدد میسرسانند، بدون اینکه اینکار زنان در نظر گرفته شود و یا بدان ارزش داده شود. بدین علت زنان کمتر زمینه برای تحصیل و تلاش برای تثبیت وضعیت شان و کسب ارتقای فکری و اجتماعی شان دارند.



ب: عوامل اجتماعی و فرهنگی: سنت ها و قوانین اسلامی در جامعه و نگرش مرد سالارانه به زنان آنها را به موقعیت فرو دست رانده است. سلب هر نوع حقوق از جمله حق انتخاب، حق تحصیل، حق طلاق، حق تکفل فرزندان، حق سفر، حق انتخاب پوشش و هر نوع حقوق و آزادیهای دیگر و در پهلوی آن اعمالی چون سنگسار، شلاق زدن، به دادگاه کشاندن، به زندان انداختن و انواع تنبهاات بدنی از جانب مردان خانواده و حکومت های سنتی و اسلامی همواره زنان را جسماً و روحاً زیر فشار، ترس و وهم قرار داده و این حالت خود زمینه رشد استعدادها و توانایی های زنان را نیز محدود میکند.

ج: عوامل سیاسی: افغانستان در طی صد ها سال صحنه خونریزی و لشکر کشی حکومت های مختلف بوده که این خود میتواند یکی از عوامل تشدید کننده تداوم بیحقوقی زنان گردد.

در طی جنگ های اخیر که میلیون ها کشته و معلول بجا گذاشت و در وضعیت موجود که مردم فقط بفکر این اند که چطور زنده بمانند، مادرانیکه فرزندانشان به جبر به زندان افکنده میشوند، یا همسرانی که شوهران شان با زور به سربازی برده میشوند و یا خواهرانی که خود شاهد تیر باران شدن برادران و بستگان خود بوده اند چطور میتوانند بفکر خود و موقعیت و حقوق خود در خانواده و یا جامعه باشند.

هزاران زن در انتظار شوهران مفقودالثر از حق انتخاب آینده شان محروم بوده و تعداد محدودی ازین زنان که بنابر مشکلات مختلف دوباره ازدواج کرده اند افرادی هستند ایزوله و بدنام که در درون جامعه با هزاران پرابلم جدید زندگی میکنند و این حالت نیز زمینه رشد استعداد ها و توانایی های زنان را محدود میکند. استفاده بیش از حد مواد کیمیایی، گاز های سمی و سلاح های خفیف و ثقیل درین جنگ ها مردم را از نگاه روانی صدمه زده و زمینه های خشونت را در جامعه بیش از پیش مساعد کرده است. درچنین شرایطی زنان برای کسب حقوق طبیعی و رشد فرهنگی خود با موانع و دشواری های بسیاری مواجه هستند.

عامل مهاجرت ها:

آوارگی و مهاجرت بخشی از زندگی مردم افغانستان را تشکیل داده است. در طی قرون متمادی، عوامل مختلف از جنگ ها گرفته تا مشکلات اقتصادی، جبر و ستم قبیلوی، گروهی و قومی مردم افغانستان را وادار به ترک خانه هایشان کرده است.

در طی چندین دهه اخیر بیشتر علت آوارگی و مهاجرت مردم راجنگ ها و شرایط بد زندگی تشکیل میداد. در این ایام بیشتر مردم به ایران، پاکستان، ترکیه یونان، هند، روسیه، چین، اروپا و امریکا و غیره مهاجرت کردند.

عوامل بازدارنده کسب هویت زنان در مهاجرت:

1: تغییراتیکه در درون خانواده های مهاجر مسلمان در جامعه جدید بوجود میاید باعث بروزاختلافاتی شده که در ابتدا جزیی بوده و بعداً این اختلافات جدی میگردد. درین حالت زنان بعضاً توان ایستاده گی را در مقابل مرد خانواده نداشته و با یک افسردگی شدید و احساس بدبختی عقب نشینی کرده و به همان سنت های کهنه و مروج خانوادگی اش دوباره می پیوندند. در نتیجه دختران خانواده همواره افسرده و دلمرده همانند مادرانشان بار آمده در نحالیکه پسران خانواده غیر منطقی، زورگو، متعصب و

زنان مهاجر افغانی درمانده میان دو فرهنگ

بی بندوبار بوده و مرد خانواده از این که خانواده مطیع و حرف شنو دارد، خوشحال است. درین نوع خانواده ها از عشق و احترام متقابل اثری وجود ندارد.

2: عامل دیگر باز دارنده شرکت زنان در جامعه عدم انطباق مهاجرین یا سیگریگیشن است. بخصوص مردان و پسران در خانواده هایی که والدین کم سواد و بیسواد دارند. این جوانان با پیوستن به سنت های کهنه ارتجاعی مذهبی و فرهنگی شان که ایزار بازدارنده شرکت زنان در جامعه جدید است، ایجاد محدودیت میکنند که بعضاً منجر به قتل های ناموسی نیز میگردد.

3: عدم موجودیت کانون ها و مراکز دموکراتیک و سازنده که عملاً در جهت رفع ستم جنسی کار های موثر انجام دهد. حتی در احزاب و سازمانهایی که گرایش چپی داشته اند، با وجودیکه زن و مرد باهم در هر نوع آموزش یکسان شرکت میکنند، رسیدگی به کار خانه و بچه داری وظیفه و مسئولیت اصلی زنان به شمار میرود و دید مرد سالارانه کماکان بر زندگی خانوادگی هم بر مرد و هم بر زن حاکم است. حتی موجودیت زنان در احزاب و سازمان های سیاسی طوریت که بنابر شرایط اجتماعی زنان همواره نقش جانبی دارند تا جایگاه رهبری و یا موقعیت های بالای تشکیلاتی.

چون این سازمان ها و احزاب از درون جوامع سنتی برخاسته اند و مناسبات سنتی جامعه در فضا این سازمانها همواره تأثیرات خودش را دارد.

مهاجرت و تأثیرات ناشی از آن بر زندگی زنان:

زنان مهاجر و مسلمان که همواره تحت تأثیر و فشار نظام مرد سالاری و مذهب قرار دارند، با ورود بدخل جامعه جدید با مناسبات و سبک جدید، طرز زندگی خودش را کاملاً مغایر باین جامعه نوین مییابد. بخصوص زنانیکه قبلاً بیسواد یا کم سواد بوده و کار عایداتی خارج از محدوده خانه نداشته اند، در محیط جدید لازم است که زبان بیاموزند و

برای کار خارج از محوطه خانه تلاش کنند. درینصورت زنان ازمسئولیت و حقوق نسبتاً بیشتری برخوردار میگرددند.

این زنان از آغاز خیلی پر تلاش بوده و میخوانند استقلال فردی پیدا کنند، با زندگی تحت ستم قبلی خود وداع کرده و راه ورود به جامعه جدید را برای خویش هموارتر سازند ولی درین میان مردان خانواده همواره نا راضی و گله مند به نظر می رسد.

زنان با توجه به این وضعیت متوجه می شوند که شوهران شان از پیشرفت و تلاش آنها نگران هستند و همواره خواهان زندگی فامیلی به همان معیار سنتی سابقه میباشند. توقع خدمتگذاری عمری را از همسرش داشته و بعنوان اینکه آنها زن هستند و باید قربانی بدهند، زنان مظلوم خود را با سؤ استفاده از افکار و نظام مردسالاری یافته و قانون را نیز حامی خویش میابند. درین حال مردان خانواده بنام اینکه فضا آزاد غرب زنان را به بیراهه کشیده و آنان را پرتوقع ساخته است، دست به پرخاشگری میزنند که در نتیجه تشنج و اختلافات وسیعتر شده میروند.

ولی در فامیلهایی که زن و مرد هر دو تحصیل کرده اند این تشنجات به صورت نسبی کمتر محسوس میگردد.گر چه به صورت قطع پذیرش حقوق برابر زن با مرد برای مردان جامعه مرد سالار نا ممکن است ولی با آنها معمولاً کشمکش کمتر واقع میگردد.



khasshee

راه حل این معضلات چیست ؟

این یک واقعیت عینی است که با از بین رفتن طبقات و ستم طبقاتی و ملی ستم بر زن نیز محو میگردد، ولی ضروری میدانم تا نیرو های مترقی چپ و پیشرو مبارزه با ستم جنسی را بهر حالت در دستورکار خویش قرار دهند. زیرا مبارزه با ستم جنسی همواره در تلاطم سایر مبارزات اجتماعی درحاشیه قرار گرفته، فرعی شمرده شده و در نتیجه زنان بهمان هویت درجه دوم خود کماکان باقی مانده است.

زیرا با وجود حاکمیت نظام مرد سالار، با وجود سنتهای کهنه و پوسیده مروج در جامعه، با وجود فشار دولت اسلامی و بیداد قوانین تثبیت شده اسلامی در جامعه، زنان در داخل افغانستان امروز به پیروزی های نسبی دست یافته اند.

درحالیکه در بین زنان مهاجر با وجود امکانات بهتر، سکوت و رکود حاکم است، که این سکوت را میتوان با گام های جدی تری از بین برد. از جمله تدویر سمینار های روشنگرانه برای رشد و ارتقا سطح آگاهی زنان، پخش و انتشار نشرات مفید و سازنده برای رشد آگاهی زنان و تشویق زنان بخاطر کسب سواد و آموزش زبان، تا باشد زنان زمینه کار عایداتی خارج از محدوده خانه را پیدا کرده و از لحاظ مادی مشکلات شان مرفوع شده و بحیث یک شخصیت مستقل زندگی کنند.

**اگر مایلید طنین آزادی
خواهی و برابری طلبی در
خارج و داخل افغانستان
تقویت گردد، اگر به آزادی
انسان و برابری کامل زن و
مرد اعتقاد دارید، به سازمان
سوسیالیست های کارگری
افغانستان بی پیوندید!**

Asre- Jadid

Http://www.asrejadid.org

E-Mail:

editor@asrejadid.org

Post Giro:

1034513-0

402 58 Gothenburg

Sweden

داده است.

جنايات تروريستي دولت اسرائيل و اسلام سياسي رامحکوم ميکنيم

اين بار زير نام کثيف ترين بهانه رهائي دو سرباز اسرانيلى از چنگ گروه تروريستي حزب اله، حکومت فاشيستي اسرانيلى به موج تازه از خشونت و ترور جمعي در لبنان پرداخته است، موجي از وحشت و کشتاريکه بي سابقه بود و هر لحظه از مردم بي دفاع فلسطين و لبنان قرباني مي گيرد.

بحث بر سر آغاز اين تجاوز وحشيانه از چندين ديدگاه قابل غور و دقت ميتواند باشد، ولي آنچه وحشتناکتر است اينکه جهان با تعجب فراوان و دولتهای جهان با بي تفاوتی عجيبی هر روز نظاره گر وحشت آفريني رژيم فاشيستي اسرانيلى و گروه تروريستي حزب اله، در کشتن و زدن، خرابی و ويرانی شهرها و سرزمين های دو طرف، قتل و آتش سوزی بي پروا در دوسوی سرحدات لبنان و اسرانيلى، بوده اند.

آنطوریکه همه خبير دارند دولت يوش و حکومت تونی بلر به صورت روشن زير تير حق دفاع مشروع اسرانيلى از خود و قلمرواش، از اين حملات تروريستي اسرانيلى، بالای مردم لبنان و کشتار انسانهای بي گناه فلسطينی و فراری ساختن حدود یک ميليون انسان از خانه و کاشانه شان، دفاع کرده و چراغ سبز ادامه کشتار و بربادی را داده اند و دولت جنایتکار اسرانيلى دقیقاً در سایه و لطف چنین حمايتهاي، هم در گذشته و هم همين اکنون است که با گذشت هر روز به ابعاد فاجعه و کشتار می افزايد و رقم قربانی های انسانی افزایش می يابد.

موجوديت رژيمهای فاشيستي در اسرانيلى بنا بر حقيقت تاريخ پيوسته عامل اساسی در شيوع بدبختی ها اسباب و موجبات جلوگیری کننده آزادی و استقلال سرزمينهای اشغال شده و حقوق تاريخی فلسطينی ها در شرق ميانه بوده که همواره در طول چهار دهه در اثر پشتيبانی فعال و حمايت های گسترده آمريکا و انگليس و کشور های غربی به منازعات در شرق ميانه و اشغال فلسطين بدترين عواقب تاريخی

وار دولت اسرانيلى گرفته نشود که تاکنون نشده است تاريخاً و در پراتيک، تداوم اين جنايات سبب ساز موقعيت مشروع تر و دادن وجهه بيشتر سياسی به تروريستهای حزب اله و حماس و ديگران خواهد گرديد.

بايد اساساً به ضرورت تاريخ و زمانه که سر کلاه صلح عمومی در شرق ميانه به آن وابسته و مرتبط است يعنی به اشغال سرزمين های فلسطينی توسط قشون اسرانيلى خاتمه داد. بايد بشریت مترقی برای توقف آنی و فوری اين کشتار ها از تمام امکانات خود برای سرجا نشاندن هردو کانون تروريستي استفاده نمایند. بايد فاشيزم دولت اسرانيلى و همزمان با آن تروريزم اسلام سياسی راهرچه پر قدرت تر در جهان افشاً ساخت.

بايد همه جهانيان معتقد گردانیده شوند که بهانه های چون دفاع دولت اسرانيلى از خود و اعمال تروريستي جنبشهای متکی به زور گویی اسلام سياسی چون حزب اله در شرق ميانه و خود فلسطين و لبنان هيچگاهی هم برای آزادی فلسطين و قطع تجاوز و بربريتی حدوداً پنجاه ساله، الترناتيف و راه حل نبوده و نيست. فقط و فقط بزير کشيدن فاشيزم دولت اسرانيلى توسط مردم آن کشور و اثبات شفاف تر پوچ بودن دعاوی نماينده ساختن احزاب تروريستي اسلامی در فلسطين و شرق ميانه، يگانه آغاز شکره مند برای ختم چنین منازعات خونين و آزادی سنيزدر شرق ميانه ميباشد.

بايد به بسيج پر قدرت نيروی چپ و مترقی و آزاديخواه برای رسيدن به آرمانهای بحق و تاريخی مردم فلسطين دست زد، در غير آن همانسانیکه قصابی های عمومی مردم فلسطين در صبرا، شتيل، چنین در گذشته نزدیک و امروز در لبنان، پشته های از کشته ها بجا گذاشت، اين فجایع در اشکال و شيوه های جديد ميليتاريستي و تروريستي مشابه باز هم تکرار گرديده و جز به قدرت گیری بيشتر جنایتکاران دولت اسرانيلى و جبهه فوق ارتجاعی اسلام سياسی هيچ انجام وافق دیگری نداشته و نخواهد داشت. بايد به جهان افشاً کرد که داعیه برحق فلسطين باهيچ سرخی به تروريزم اسلامی بستگی نداشته و ندارد.

حمایتهای گسترده آمريکا و انگليس و جوامع غربی از فاشيزم عرب ستيز اسرانيلى سبب گرديده تا موجبات بروز و قوت گیری جنبش های ارتجاعی اسلام سياسی در منطقه و خود فلسطين مهيا شود و صحنه فعاليتهاي سياسی آرام برای رشد و اثرگذاری جنبش های چپی در منطقه که راه های ديگر و الترناتيف دیگری در منطقه برای حل و فصل مشکل آزادی مردم فلسطين دارند، مردود و يا بسته گردد. و يا به بيان ديگر بر متن سياستهای ارتجاعی و ميليتاريستي دولت آمريکاست که اصلاً زمينه ها و ضرورت های ظهور و حضور جنبش های مافوق ارتجاعی اسلام سياسی چون حزب اله، حماس و ديگران بميان آورده شده. صعود اين ميليتاريزم را بخصوص بعد از حوادث سپتامبر 2001 و متعاقب آن اشغال افغانستان و عراق، در بحرانی ساختن هرچه بيشتر جهان بصورت روشن ميتوان مشاهده نمود که اثرات آن در شرق ميانه نسبت به هر جای ديگر ويرانساز و فاجعه آفرين است.



حفظ برتری نظامی اسرانيلى و تحت فشار قرار دادن نظامی حزب اله بحیث جناح دیگری از تروريزم از جمله اهدافی است که ظاهراً به منظور تضعیف اين گروه با یک جنگ خانمان سوز براه انداخته شده تا مناطق مورد استفاده راکت پراگنی حزب اله به خاک اسرانيلى، از وجود آنها پاک سازی گردد و زمينه تجدید آرایش نظامی آنها گرفته شود. در حالیکه بکارگیری جنگ و جنابيت آفرینی در منطقه ننتها راه بازکن برای رفع مناقشات نبوده بلکه با راه اندازی چنین شيوه های کشتار دستجمعی و نسل کشی ها دولت اسرانيلى معضل آزادی سرزمين های فلسطين را هرچه بيشتر در بحران همه گیر منطقوی غوطه ور ساخته و در افکار جهانی آزاديخواهی برای یک فلسطين مستقل را با شبکه های تروريستي اسلامی به اصطلاح در پيوند معرفی ميکند. واقعیت ها از جانی هم نشان ميدهد که اگر جلو پيشروی های فاشيزم ديوانه



مشاهداتی از نزدیکی

هر زن عابری را که در کوچه و خیابان می بینند به چشم طمع نگاه کرده و خطاب به آنها بگویند: "قیمت یک شب ات چند است؟" در عین حال وجود فحشا گسترده که بخشاً محصول وضعیت نابسامان و فلاکت بار مردم است، تناقض آشکار میان واقعیت جاری و ادعا های حاکمان را بیان می دارد. مشتریان بازار گسترده فحشا و تن فروشی اکثرأ کسانی اند که خود سر رشته امور را بدست دارند.

با وجود تبلیغات و هیاهوی کر کننده و تهور آور مدیای مزدور و حامیان و هواداران دولت جمهوری اسلامی افغانستان این نمونه ها نشان می دهند که افکار طالبی و قرون وسطائی و ضد زن چقدر عمق و پهنای عجیبی یافته است. چه بجا و درست گفته اند که طبقات حاکم آرا و افکار شان نیز حاکم است. بر بستر همین افکار حاکم است که حتی خانواده های که قبلاً نسبتاً آزاد بودند نیز تحت تاثیر فضای کلی و تحت عنوان اینکه "مردم چه می گویند" به زنان و دختران شان محدودیت هائی را تحمیل می کنند. هرچند که هیچ مرجع رسمی برای اعمال آپارتاید جنسی وجود ندارد، حال بگذاریم از احیای مجدد اداره تفتیش عقائد اسلامی امر بالمعروف و نهی از منکر جمهوری اسلامی، ولی در عمل این نیروهای اسلامی حاکم و تعبیه شده در مراجع قدرت اند که چنین فضائی را ایجاد نموده اند و آن را بمردم تحمیل می کنند.

آرا و افکاری که جزئی از قوانین نانوشته شده ی جاری در کشور است و هیچ کس مرجع صدور آن را نمی داند ولی بدان پایند است. خوب فراموش نشود که قانون اساسی خود بر بنیاد این آرا و افکار بنا یافته است. من قادر نیستم که همه ی مشاهداتم را فقط در یک مقاله بگنجانم، چون هر کدام و هر موردی خود محتاج بحث جداگانه ی است.



khashee

2005/07/21

کودکان که مکان برای ورزش ندارند، در میان درختان فوتبال بازی می کنند.

تروریسم فقط در کشور های ناموفق اتفاق نمی افتد، تغییرات آب و هوا، گرم شدن کره زمین، استفاده بی رویه از ذخایر طبیعی همه زایده سرمایه داری است که هدف دیگری جزء انباشت سرمایه که نیروی اصلی محرکه آن است، ندارد.

پیش بینی میشود که گرم شدن جهان در نتیجه تولید زیاد گاز های گل خانه و سوخت مواد فوسیلی، سبب ایجاد تغییرات سریع مانند ذوب شدن یخ های قطبین کره زمین میگردد. این به نوبه خود علاوه بر زیر آب شدن بخش های وسیعی از مناطق پر جمعیت در جهان، سبب تغییر در غلظت آب اقیانوس ها، ته نشینی املاح گوناگون و در نتیجه تغییر جریان آب های گرم گلف به اتلانتیک شمالی (که سبب گرم شدن کشور های اروپای شمالی و آمریکا میگردد) میشود. (3)

بحران جدی دیگری که آنهم به تغییر اقلیم مربوط بوده و جهانیان را تهدید میکند، قلت آب آشامیدنی و زراعت؛ و کنترل منابع آب در آینده میباشد.

چهار فاکتور ذیل را به عنوان دلایل عمده John Sloboda, Paul Rogers, Chris Abolt نویسندگان این بی ثباتی در جهان معرفی مینمایند:

- تغییر وضع جوی.
- محدودیت منابع طبیعی و رقابت بر سر تصاحب آنها.
- به حاشیه کشیده شدن قسمت های عظیم جهان.
- ملیناریزه شدن جهان.

بعقیده نویسندگان این گزارش، فاکتور های فوق بی ثباتی عظیم منطقوی و جهانی و مرگ توده های کثیری انسانی را در قبال خواهد داشت که هیچ تهدیدی دیگری در جهان نمیتواند نتایج ترازیک تری از آن داشته باشد.

در تأکید بر روی نکات فوق بعنوان عوامل بی ثباتی جهان احتمالاً کمتر کسی تردید خواهد داشت. مع الوصف نویسندگان از شگافتن میکانیسم سیستم اقتصادی ای که با توسعه عظیم و ظرفیت بزرگ انکشاف جهانی مصیبت هایی را بر اکثریت عظیمی از انسانها در پهنای جهان تحمیل کرده است، سرباز زده اند.

منابع:

- (1), (2) – <http://www.oxfordresearchgroup.org.uk>
(3) _ Monthly Review, July-Aug. 2005

پاسخ جهانی به تهدید جهانی

گروهی از پژوهشگران مربوط به **گروپ تحقیقاتی آکسفورد**، بعد از 18 ماه تحقیق در باره عوامل مختلفی که امنیت و ثبات جهانی را تهدید مینمایند، گزارشی تهیه کرده اند. این گزارش که راهکار هایی را نیز پیشنهاد مینماید، تأکید مینماید که تروریسم و دهشت افگنی جهانی بزرگترین خطری نیست که جهان را تهدید مینماید.

در گزارش آمده است: "ما در برابر خطری بزرگتر از تروریسم مواجه هستیم، اگر جهان در ظرف پنج تا ده سال آینده، اقدام عاجلی ننماید به مشکلی بسیار جدی ای برخورد خواهد نمود که اگر بر گشت از آن ناممکن نباشد، نهایت دشوار خواهد بود." (1)

از یازدهم سپتمبر به بعد، مفهوم تروریسم در سطح بین المللی به گونه ای تبلیغ شده است که گویا این پدیده در حال حاضر بزرگترین چالشی در برابر امنیت جهان است. خصوصاً آمریکا و انگلستان از زمره کشور هایی هستند که بیشتر از همه میکوشند جنگ با تروریسم را در محراق توجه قرار داده و باین ترتیب با تأکید بر خطر تروریسم، توجه جهانیان را از معضله اصلی ای که جهان را تهدید میکند، دور نگه دارد.

این کشور ها برای حفظ موقعیت فعلی و تحمیل هژمونی شان بر جهان، مقابله نظامی و اشغال کشور ها و مهندسی دولت های پوشالی را در دستور کار قرار میدهند. گروپ تحقیقاتی آکسفورد بر این نظر اند که عدم کارایی مقابله نظامی با تروریسم، در پنج سال اخیر به خوبی آشکار شده است. مرگ صد ها هزار عراقی و تعداد کثیری از انسانها در افغانستان و همزمان بالا رفتن سطح خشونت در این کشور ها، جای تردیدی در درست بودن برداشت این گروه تحقیقی باقی نمیگذارد. "تهدید های معاصر عمدتاً بطور وحشتناکی با هم مرتبط هستند به تروریسم بین المللی و در گیری های مسلحانه در جهان نمیتوان جدا از فقر بی نهایت و فرو سایی محیط زیست پرداخت." (2)

این ها همه معضله های جهانی هستند ناشی از سیستم حاکم اقتصادی در جهان که نه تنها امنیت خود دولتهای کابینالیسی را، بلکه امنیت نسل بشر و زمین را نیز تهدید مینمایند. فقر، فقط یک پدیده محدود به کشور های توسعه نیافته نیست. بطور مثال در خود ایالات متحده آمریکا 12 میلیون نفر از تأمین غذا مطمئن نیستند. اچ.آی.وی. و ایدز صرفاً منحصر به کشور های به حاشیه رانده شده نیستند،

امینه اینجا سنگسار شد

بوده، تا کمر زنده در زیر خاک کردند و آنوقت با سنگهای که هریک با یاد خدا بردامی داشتند، تن مجروح و پردرد او را نشانه گرفتند.

تذکر: این یاد داشت را سال گذشته در وبلاگ ناتمام گذاشته بودم. فکر کردم بد نیست که برای تجدید انده امسال نیز به چاپش بسپارم. به یاد نادیه، آمینه و آنها که زنده زنده خود را در آتش می سوزانند. به امیدی روزی که نه زن بودن جرم باشد و نه زندگی.

بعضی وقتها چشمان آدم می شنود؛ چشمان آدم گوش می شود. گوشی برای شنیدن حرفهای اجزای بی زبان طبیعت. فکر می کنم هر یک من و شما، گاهی به چنین شرایطی قرار می گیریم. مثلاً یک شکوفه، گاهی فقط بوی است و گاهی فقط روی اما گاهی زبان می کشاید و حرف می زند. همطور در مورد هر چیزی.

شاید این حرف خیلی ایده آلیستی به نظر برسد. اما من فکر می کنم خیلی ما تریالیستی هم است. زمانیکه یک چیزی - مهم نیست هر چه که باشد- از موقعیت یک شی صرف بیرون میشود و به سمبل یا ظرف چیزی غیر از خودش تبدیل می گردد، میتواند با شما حرف بزند و اسم رمزی شود برای کشودن پنجره ای بر روی بیننده اش. مهم نیست این سمبل عمومی و جا افتاده باشد. بسیاری وقتها چیزهای که برای دیگران خودش باشد اما ممکن است برای ما خودش نباشد بلکه چیزی دیگر باشد مثلاً یک راوی! نمونه ها بسیارند.

این تصویر را که می بینید، خوب نگاه کنید، به چشمان گود و سایه دار این دو مرد و چهره های هراسان، هراسناک و رقتبار شان که همزمان حکایت های گوناگون را به ذهن آدم منتقل می کند، به ناخنهای در هم فشرده ای که انگار نا آرامی بزرگی را در سینه مرد پنهان می کند، به دره سیل زده و برهنه، به ریگهای شسته که حکایت از جریان آب در این دره دارد و چهار تا قلوه سنگی که نزدیک هم بر رو ماسه ها افتاده.

24 آپریل 2005، آمینه، زن 30 ساله، بجرم رابطه جنسی خارج از ازدواج در همین دره سنگسار شد. صدها تن، شبیه همین دوتن در عکس، یک بعد از ظهر جمع شدند برای رضای خدا و اجرای حکم شریعت، آمینه را کشتان کشتان تا اینجا آوردند و در همین ریگهای شسته که روزی بستر جریان آب

چند ساعت طول کشید تا آمینه دیگر درد سنگ ها را احساس نمی کرد؟ شریعت می گوید سنگ ها نباید بزرگ باشد که قربانی بدون احساس عمیق درد یکبارنه نابود شود. شاید برای آمینه یک ثانیه یک سال بود اما برای سنگسار کنندگان شاید ساعت، ثانیه. او درد می کشید و اینها درهر سنگ، ثنای خدا.



اینک از یک حیات، یک تصویر بجا مانده در اخبار، پنج تا سنگ بر جامانده در دره و یک قبر بی نشان در یک جایی از دهکده. اما، برای من همه چیز در این تصویر انگار سخن می گوید، فریاد می کشد و اندوهگینانه حکایت آخرین لحظه های یک حیات را می کند. این 5 تا سنگ بجا مانده بر روی ریگها راوی هزاران سنگی است که آن بعد از ظهر بر یک تن مجروح فرود آمد.

از دل این ریگ خون می جوشد، می جوشد، بالا می آید، جیغ و فریاد درد آلود سراسر دره برهنه را می پوشاند، سنگها از رنگ خون سرخ میشوند و جای آب که روزی بر بستر ریگها جاری بود، خون گرم با نفسهای آخرین یک زندگی، جاری می شود و بخار گرم از تن سنگها با لا می روزه... اما حلقه ای از جمعیت کرو کور و لالها هنوز با دهن های کف کرده و چهره های عرق آلود سنگ ها را بر تن یک زنی جوان تا کمر در خاک می کوبند!

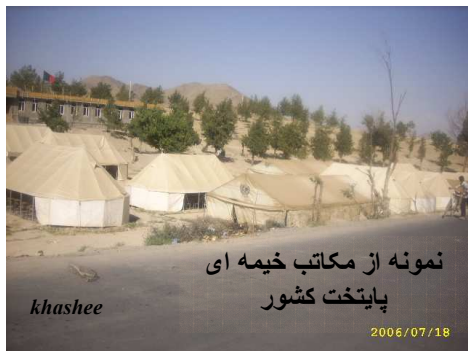
این تصویر ساعتها می تواند چشمان مرا بر روی خودش میخکوب کند بدون که بتوانم حتی یک پلک بزنم. همین باعث شد که شما را در این لحظه هایم شریک کنم.

مشاهداتی از نزدیک

و ورزیده از یک جانب و همچنان نبود منابع و امکانات آموزشی از جانب دیگر در نازل ترین سطح آن قرار دارد.

دانش آموزان در پایتخت کشور هنوز از مکان برای تحصیل محروم اند و در زیر خیمه ها و یا در حیات مکاتب با وضعیت خیلی بدی مشغول آموزش اند. بیشتر معلمین مکاتب را کسانی تشکیل می دهند که خود هنوز از سواد کافی برخوردار نیستند. استند معلمینی که حد اکثر 9 سال درس خوانده اند ولی بدلیل داشتن واسطه و یا تعلق سیاسی- قومی به یکی از جناح های قدرت در حاکمیت، برای شاگردان صنوف بالا در لیسه های کابل مشغول تدریس هستند. حال بر همین منوال سرنوشت تدریس در سائر مناطق کشور را خود تصور کنید.

اگر در گذشته، حتی در دوران حاکمیت احزاب اسلامی در کابل، به مراسم عروسی که در سالن ها و هتل ها برگزار میشدند نگاهی انداخته شود، دیده خواهد شد که در بدترین حالت صنوف زن و مرد شرکت کننده در مراسم را با کشیدن یک پرده وسط سالن از هم جدا می کردند. ولی امروز از برکت "دموکراسی اسلامی" و از برکت "آزاد سازی زنان" و "باز گردانیدن مکان اجتماعی آنها"، محافل عروسی، البته نه همه مگر به طور عموم، در دو سالن جداگانه مختص زنان و مردان برگزار می شود، تا نشود که "حیثیت و اعتبار" آقایون به خطر بیافتد.



نمونه از مکاتب خیمه ای
پایتخت کشور

khasshe

2006/07/18

جداسازی های جنسی که زیر نام سلامت اخلاقی جامعه توجیه می گردند ننتها باعث کم شدن فساد اخلاقی نگردیده است بلکه تاثیر آن برعکس است. چون محرومیت جوانان وعدم توان مالی برای تشکیل زندگی مشترک، سبب می شود که مردان چون گرگ های گرسنه سر از پنجره های موتر های شان در آورده

مشاهداتی از نزدیک

چشم تان روز بد نبیند هنوز در چوکی های خود جابجا نشده بودیم که سرو صدای دو نفر مسافر بلند شد، من از یکی از مهماندارها که مرد جوانی بود حین عبور از پهلویم در مورد مشاخره آن دو مسافر پرسیدم او در پاسخ گفت که یک نفر عکس می گرفت و آن دیگری با این کار او مخالفت نموده و می گوید که عکس نگیر چون "سیاسر" من این جا نشسته است. من طبق عادت، و معترضانه گفتم عجب! خوب می کند که عکس می گیرد، کاری خلافی انجام نداده است. مهماندار جوان در رد اعتراضیه من گفت: "نه حق ندارد راست می گوید سیاسی او آنجا نشسته است."

من هم بلافاصله در پاسخ به او گفتم: که اگر اینقدر غرور داشت و ناموس پرست است بهتر بود زنش را "غلاف" نموده و در خانه می گذاشت، این همه حکایه از عقب مانده گی ما می کند.

مرد جوان برسم درخواست سکوت انگشت روی لبش گرفت و به من گفت "چپپته بگیر عقب مانده که استیم، هفته گذشته یک نفر اینجا فیلم برداری میکرد، دعوا شد و به همان دلیل پرواز ما دو ساعت به تأخیر افتاد."

این نمونه از تفکر ارتجاعی و عقیمانده "ناموس پرستانه" است که با تأسف افغانهای خارج دیده و با تمدن آشنا، بیشتر و محکمتر از برادران شان در داخل کشور از آنها پاسداری می نمایند و این عقیده مردسالار محصول دوران توحش بشر اولیه را بعنوان یک ارزش متعالی عزیز می دارند.



سرانجام هوایما به سلامت به فرودگاه بین المللی کابل به زمین نشست. هنگام خروج از هوایما فرودگاه کابل و منظره خشک و ویران آن شمه ی از چهره اصلی پایتخت را به مسافری تازه وارد بازگو می کرد. وقتیکه داخل سالن ترانزیت، اگر که آدم مجاز باشد و جرئت کند این اسم نا مسما را به آن اطلاق کند، شدید وضع بدتر از آن می نمود که کسی

تصورش را کند. ساختمان آن از هرجهتی و از هر منظری که به آن نگاه کنی بیشتر به اسطبل شباهت داشت، تا سالن ترانزیت فرودگاه بین المللی یک کشور. فراموش نشود که مسافرین خاص و وابسته گان دولتمردان حاکم مثل مسافرین بی واسطه چون من نیاز به ورود به سالن و مقررات از قبیل چک مدارک سفر و ... نداشتند، آنها مستقیم از باند فرودگاه به مقاصد شان رفتند که بخشاً افراد با ریش و پکول بودند. بالاخره بعد از تحویل گرفتن وسایلم می خواستم هر چی زود تر از آن سالن تتگ و تار فرار کنم، بستگان و آشنایان مسافرینی که جهت پذیرائی آمده بودند هم به دو گروه تقسیم می شدند، کسانی که واسطه داشتند داخل سالن ترانزیت فرودگاه آمده بودند، مگر آنهایی که واسطه نداشتند و از زمره اکثریت فقیر و نادار جامعه بودند زیر آفتاب سوزان تموز کابل که دمای حرارت آن تا ۴۰ درجه سانتی گراد می رسید چیزی حدود ۴ تا ۵ ساعت منتظر مانده بودند.

چهار سال و اندی از حاکمیت دولت جمهوری اسلامی به رهبری آقای کرزی و شرکاً می گذرد، چهار سال از گار رسانه های غربی و حامیان حاکمیت در بوق و کرنا کردند که افغانستان بعد از فروپاشی امارت اسلامی طالبان در عین دست یافتن به دموکراسی به شهراه تمدن و ترقی در حال حرکت است. شاید ساده دلان بازار سیاست مخصوصاً آنهایی که در خارج از کشور بسر می برند، را این هیاهو و تبلیغات مجاب کرده باشد ولی اکثریت عظیم از توده های مردم که خود شاهد نزدیک واقعیت های جاری استند و هنوز از برکت حاکمیت "دموکراسی اسلامی" حتی قادر به تهیه یک وعده غذای کافی برای خود و جگرگوشه های شان نیستند، از رفاه، درمان، تحصیل و امنیت بی نصیب اند، به ریش این قافیه بافان بازار تئویر و ریا می خندند. نتنها که می خندند بلکه نفرین ابدی را نیز نثار شان می کنند.

در کابل که مرکز حاکمیت دولت است امنیت تأمین نیست، حال بگذریم از زورگوئی و قدری نیروهای امریکائی و ناتو که به هیچ اصلی پای بند نیستند و هر آنچه که بخواهند انجام می دهند. ولی احزاب اسلامی شریک حاکمیت کماکان و علیرغم نفرت عمیق مردم از آنها فاکتور اصلی قدرت را می سازند. تازه بدوران رسیده ها که از برکت تجارت روی خون و زندگی مردم بینوا، چپاول و غارت هست و بود شان از موقعیت اقتصادی غول آسا برخوردار شده اند، بر روی ویرانه های کلبه های گلین و محقر زحمتکشان آن دیار با

توسل بزور قصرهای افسانه ئی بنا کرده اند، نه یکی نه دوتا که بشمار... اما دولت در این ضمن هیچ کاری عام المنفعه ی انجام نداده است. قرار آمار ابلاغ شده از جانب مسئولان شهرداری کابل چیزی حدودی ۵ میلیون جمعیت در کابل زندگی می کند. شهر کابل در حقیقت به یک بیغوله شبیه است تا به یک شهر مدرن. ترافیک سنگین و عدم رسیده گی به بهداشت و محیط زیست و در کنار آن وجود گسترده جنراتور که مردم به دلیل عدم وجود انرژی برق از آن جهت تنویر استفاده می کنند خود آلوده گی هوا را چند برابر نموده است. هنوز در کابل که پایتخت یک کشور است آب آشامیدنی کافی وجود ندارد. این خود باعث می شود که مردم جهت رفع نیازمندی های شان از آب های آلوده و غیربهداشتی استفاده کنند، که خود زمینه است برای شیوع انواع بیماری های مزمن.



یکی از ابزار تبلیغی دولت کنونی و حامیان آن در سطح جهان بهبود وضعیت زنان در افغانستان است. در کنار سنگسار و خودسوزی های اعتراضی زنان و دختران جوان که هرروز خبر آن از گوشه و کنار کشور به گوش می رسد، کماکان آپارتاید جنسی اسلامی در افغانستان از آنجمله شهر کابل عمل می کند. زنان هنوز از ترس و همچنین به دلیل آرا و افکار حاکم در جامعه از حضور اجتماعی گسترده محروم اند. اگر دیروز آپارتاید جنسی قادر بود صف زنان و مردان را در اتوبوس ها از هم جدا کند امروز عملاً تلاش صورت می گیرد تا این آپارتاید جنسی را در مراکز عالی تحصیلی نیز گسترش دهند و تحمیل نمایند. به همین دلیل تحت بهانه "صیانت دختران و زنان" وزارت معارف دولت اسلامی افغانستان طرح را به منصفه اجرا درآورده است تا زمان آغاز و پایان دروس روزانه مکاتب در اوقات متفاوت روز انجام پذیرد، مثلاً آغاز ساعت درسی مکاتب پسرانه ۷:۳۰ صبح و پایان آن ۱۲:۳۰ بعد از ظهر است، در حالی که مکاتب دخترانه ۹:۳۰ صبح آغاز و ۱۳:۳۰ بعد از ظهر ختم می شود. سطح تحصیل با توجه به عدم موجودیت معلمین تحصیل کرده **صفحه ۱۰**

تصور کن

جان لنون

تصور کن هیچ بهشتی در کار نیست
آسان است اگر تلاش کنی
و هیچ جهنمی در زیر پامان نیست
بر بالای سرمان تنها آسمان است
تصور کن همه انسان‌ها
... برای امروز زندگی می‌کنند

تصور کن هیچ کشوری نیست مرزها از
بین رفته‌اند
تصورش سخت نیست
هیچ بهانه‌ای برای کشتن یا مردن در
راهش نیست
چنان که مذهبی وجود ندارد
تصور کن همه انسان‌ها در صلح زندگی
می‌کنند

شاید بگویی من رویا می‌بینم
اما من تنها نیستم
من امیدوار روزی هستم که تو به ما
پیوندی
و جهان یکی شود

تصور کن مالکیتی وجود ندارد
تعجب می‌کنم اگر بتوانی
نیازی به حرص یا گرسنگی نیست؛
برادری بشر
تصور کن همه مردم
... زمین را با یکدیگر قسمت می‌کنند

شاید بگویی من رویا می‌بینم
اما من تنها نیستم
من امیدوار روزی هستم که تو به ما
پیوندی
و جهان یکی شود

مشاهداتی از نزدیک

بعد از سال‌ها به افغانستان و به زادگاهم کابل سفر نمودم، دلهره‌ی عجیبی داشتم. بالاخره بعد از کلنجار با خودم، و یا بهتر است بگویم بعد از آنکه خودم را برای انجام این سفر قناعت دادم، تدارک سفر به افغانستان را گرفتم. البته که اشتیاق دیدار عزیزان از یکجانب و هراس از پیشامدهای احتمالی، خود داستانی دارد که لزوماً پرداختن به آنها نه در حوصله این مقال است و نه من قصد بیان آن را در اینجا دارم. من افغانستان از جمله کابل را در اوج بربریس حاکم در آن یعنی هنگامیکه کابل به چندین دارالخلافه اسلامی تقسیم شده بود، ترک نموده بودم. شاهد زنده هجوم رهنان، قاتلان و چپاولگران به هستی و زندگی مردم و شهروندان بی‌دفاع آن بودم. برگشتن به آن یعنی زنده شدن همه این صحنه‌ها و آلام ناشی از آنها. وقتیکه آدم از جهنمی که قلم از توصیف پلیدیها و پلشتی‌های روا شده به ساکنین آن ناتوان است، فرار می‌کند و پناهگاهی می‌جوید و سرانجام به یک کشور مرفه با آزادی‌های فردی و جامعه نسبتاً انسانی رحل اقامت می‌گزیند، برگشت به کشوری چون افغانستان آنهم برای یک زن واقعاً کاری است دشوار. در کشور



نمودی از بیغوله‌های شهر کابل

khashee

2006/07/18

محل اقامت زنان قیم و مالکی ندارند، کسی برایشان امر و نهی نمی‌کند که چه نوع لباس بپوشند و کجا بروند، من نیز صاحب اختیار خودم استم، مگر وقتی پا به زادگاهم گذاشتم، همه کس، البته مردان، در هیئت قیم ظاهر شدند و حق تصمیم فردی، حتی در نوع انتخاب پوشش، بدلیل جنسیت از من سلب شد.

وقتیکه منتظر پرواز طیاره آریانا افغان ایرلاین به قصد کابل بودم، نه من و نه بقیه مسافری به تأخیر در پرواز فکر نمی‌کردیم، آنهم تأخیر ۴ ساعته، تأخیر و بطالت توگویی بخشی از عمل روزمره در آن جامعه است، در افغانستان شما شاهد کاهلی و کندی در همه‌ی اموری که جنبه سازندگی دارد، خواهی بود. چون در ویرانی تعلل و تأخیر روا داشتند بلکه چشم بهم زدن جامعه را از پا بست ویران کردند. آریانا افغان ایرلاین برعکس شرکت‌های دیگر است، هرکس هر جا که دلش خواست می‌نشیند، به من گفتند در پهلوی دوستت بنشین، من گفتم نه شماره‌های چوکی ما در یک ردیف نیستند، گفتند مسئله‌ی نیست ما به خاطر "سیاسر" ها این کار را می‌کنیم، هرکس هر جایی را که مناسب می‌بیند می‌تواند انتخاب کند. صفحه ۱۱